

الگوی مشاوره رشد محور

بر اساس خوانشی نو از مکاتب درمانی و اندیشه‌های اسلامی منتخب

تألیف:

دکتر معصومه اسمعیلی

دکتر فاطمه قاسمی نیائی



انتشارات آوای نور

تهران - ۱۴۰۲

سرشناسه	: اسمعیلی، معصومه، ۱۳۲۰ -
عنوان و نام پدیدآور	: الگوی مشاوره رشد محور بر اساس خوانشی نو از مکاتب درمانی و اندیشه‌های اسلامی منتخب/ تالیف معصومه اسمعیلی، فاطمه قاسمی‌نیائی.
مشخصات نشر	: تهران : آواک نور، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	: ۴۸۸ ص. : جدول.
شابک	: 978-600-309-985-2
وضعیت فهرست	: فیبا
نویسی	
یادداشت	: کتابنامه: ص. [۴۶۱ - ۴۸۸.
موضوع	: مشاوره فلسفی Philosophical counseling زمان - فلسفه Time -- Philosophy خود (فلسفه) Self (Philosophy) مسئولیت Responsibility زمان -- جنبه‌های روان‌شناسی Time -- Psychological aspects رشد شخصیت Personality development مشاوره -- روش‌شناسی Counseling -- Methodology روان‌درمانی -- روش‌شناسی Psychotherapy -- Methodology روان‌درمانی - فلسفه Psychotherapy -- Philosophy فلسفه اسلامی Islamic philosophy روان‌شناسی اسلامی Islam -- Psychology قاسمی نیائی، فاطمه، ۱۳۷۲ -
شناسه افزوده	: BJ۱۵۹۵/۵
رده بندی کنگره	: ۱۰۱
رده بندی دیویی	: ۹۲۹۳۳۲۷
شماره کتابشناسی	: ملی
اطلاعات رکورد	: فیبا
کتابشناسی	

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الگوی مشاوره رشد محور

بر اساس خوانشی نو از مکاتب درمانی و اندیشه‌های اسلامی منتخب

تألیف: دکتر معصومه اسمعیلی - دکتر فاطمه قاسمی نیائی

ناشر: آوای نور

چاپ: اول ۱۴۰۲

شمارگان: ۲۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۰۹-۹۸۵-۲



نشانی: تهران، میدان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهید وحید نظری، پلاک ۹۹، طبقه

دوم، تلفن: ۶ و ۶۶۹۶۷۳۵۵، شماره: ۶۶۴۸۰۸۸۲

قیمت ۴۱۰۰۰۰ تومان

همه حقوق برای مؤلف محفوظ است.

فهرست مطالب

مقدمه	۱۱
فصل اول: مفهوم زمان و مسئولیت وجود	۲۱
آیا زمان می‌گذرد؟	۲۶
مسئولیت وجود	۲۹
فصل دوم: تبیین و تفسیر رویکرد فروید در حیطه رشد با تأکید بر زمان و مسئولیت وجود	۳۳
اهمیت زمان در تبیین شخصیت در دیدگاه فرویدی براساس آرای موجود	۳۳
مسئولیت وجود در دیدگاه فروید براساس آرای موجود	۳۷
زیربنای فکری فروید	۴۰
فروید و شوپنهاور	۴۷
روانکاوی و ذن بودیسم	۵۵
تفسیر آرای فرویدی در باب رشد با تأکید بر زمان و مسئولیت وجود مبتنی بر هرمنوتیک کلاسیک	
متون	۷۳
فصل سوم: تبیین و تفسیر رویکرد آدلر در حیطه رشد با تأکید بر زمان و مسئولیت وجود	۸۷
اهمیت زمان در تبیین شخصیت در دیدگاه آدلر براساس آرای موجود	۸۷
مسئولیت وجود در دیدگاه آدلر براساس آرای موجود	۹۲
زیربنای فکری آدلر	۹۵
تفسیر آرای آدلر در باب رشد با تأکید بر زمان و مسئولیت وجود مبتنی بر هرمنوتیک کلاسیک	
متون	۱۲۳
ادغام دیدگاه گذشته نگر فروید و آدلر و تبیین نقاط وصل آنان	۱۳۲
فصل چهارم: تبیین و تفسیر نظریه درمان مبتنی بر پذیرش و تعهد (ACT) در حیطه رشد با تأکید بر زمان و مسئولیت وجود	۱۳۷
اهمیت زمان در تبیین شخصیت از منظر درمان مبتنی بر پذیرش و تعهد (اکت) براساس آرای موجود	۱۳۷
مسئولیت وجود در درمان مبتنی بر پذیرش و تعهد (اکت) با توجه به آرای موجود	۱۴۰
زیربنای فکری درمان مبتنی بر پذیرش و تعهد (اکت)	۱۴۲

تفسیر آرای درمان مبتنی بر پذیرش و تعهد (اکت) در باب رشد با تأکید بر زمان و مسئولیت وجود
مبتنی بر تفسیر متون ۱۶۲

فصل پنجم: تبیین و تفسیر نظریه گشتالت درمانی پرلز در حیطه رشد با تأکید بر زمان و مسئولیت

وجود ۱۷۳

اهمیت زمان در تبیین شخصیت در نظریه گشتالت درمانی پرلز براساس آرای موجود ۱۷۳

مسئولیت وجود در نظریه گشتالت درمانی پرلز براساس آرای موجود ۱۷۸

زیربنای فکری گشتالت درمانی پرلز ۱۸۰

تفسیر آرای گشتالتی پرلز در باب رشد با تأکید بر زمان و مسئولیت وجود مبتنی بر تفسیر

متون ۲۰۴

تلفیق رویکرد گشتالت و مکتب پذیرش و تعهد در بعد زمانی حال ۲۱۳

فصل ششم: تبیین و تفسیر نظریه روایت درمانی در حیطه رشد با تأکید بر زمان و مسئولیت وجود

اهمیت زمان در تبیین شخصیت در دیدگاه روایت درمانی با توجه به آرای موجود ۲۱۷

مسئولیت وجود در دیدگاه روایت درمانی براساس آرای موجود ۲۲۱

زیربنای فکری روایت درمانی ۲۲۲

تفسیر آرای روایت درمانی در باب رشد با تأکید بر زمان و مسئولیت وجود مبتنی بر تفسیر

متون ۲۳۴

فصل هفتم: تبیین و تفسیر نظریه وجودگرایی هایدگر در حیطه رشد با تأکید بر زمان و مسئولیت

وجود ۲۵۱

اهمیت زمان در تبیین شخصیت در وجودگرایی هایدگر براساس آرای موجود ۲۵۱

مسئولیت وجود در دیدگاه هایدگر براساس آرای موجود ۲۵۵

زیربنای فکری در وجودگرایی هایدگر ۲۵۸

تفسیر آرای هایدگر در باب رشد با تأکید بر زمان و مسئولیت وجود مبتنی بر تفسیر متون ۲۸۳

فصل هشتم: تلفیق جهان بینی و انسان شناسی مکاتب منتخب با تأکید بر سیر زمان و مسئولیت وجود

..... ۳۰۷

ساختار الگوی یکپارچه رشد محور با تأکید بر زمان و مسئولیت وجود ۳۲۰

مفهوم و هدف رشد ۳۲۰

مبانی و اصول مترتب بر الگوی یکپارچه رشدی ۳۲۰

مبنای اول کمال و خلاقیت مداوم ۳۲۰

۳۲۲ مبنای دوم یکپارچگی و ثبات
۳۲۳ مبنای سوم جاودانگی (مرگ)
۳۲۴ ابزار و بستر رشد
۳۲۵ مسئولیت وجود در راستای رشد
۳۲۵ فنون اجرایی
۳۲۵ فرایند درمانی
فصل نهم: بررسی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی اسلامی با تأکید بر آرای اندیشمندان مسلمان.	
۳۲۷ فرهنگ اسلامی
۳۲۹ هستی‌شناسی و جهان بینی اسلامی
۳۳۳ انسان‌شناسی اسلامی
۳۳۶ زمان در اندیشه اسلامی و قرآنی
۳۳۹ مسئولیت وجود در اندیشه اسلامی و قرآنی
۳۴۳ تفسیر دیدگاه اسلام در باب رشد با اتکاء بر آرای اندیشمندان مسلمان
فصل دهم: درهم تنیدگی افق‌های گوناگون تحت افقی برتر	
۳۷۷ درهم تنیدگی الگوی برآمده از مکاتب درمانی با فرهنگ و اندیشه اسلامی
۳۸۳ مفهوم و هدف رشد
۳۸۳ مبانی و اصول رشدی
۳۸۳ مبنای اول، کمال
۳۸۶ مبنای دوم، وحدت:
۳۸۸ مبنای سوم، جاودانگی
۳۸۹ مبنای چهارم، هدفمندی ذات انسانی
۳۹۱ بستر و ابزارمندی رشد
۳۹۲ جایگاه زمانی
۳۹۲ مسئولیت وجود
۳۹۴ فنون درمانی
۳۹۴ فرایند درمانی
تشریح ارتباط هر مکتب با افق اسلامی در ابعاد هدف، مبانی و اصول رشد؛ جایگاه زمانی؛ مسئولیت وجود؛ فنون و فرایند درمانی	
۳۹۷
۳۹۷ بررسی ارتباط مکاتب درمانی با افق اسلامی در حیطه هدف، مبانی و اصول رشد

- مبانی و اصول رشدی از دیدگاه آدلر در ارتباط با اندیشه اسلامی: ۳۹۹
- هدف، مبانی و اصول رشد از دیدگاه مکتب پذیرش و تعهد در ارتباط با اندیشه اسلامی ۴۰۱
- هدف، مبانی و اصول رشدی از نظرگاه گشتالت درمانی پرلز در ارتباط با اندیشه اسلامی ۴۰۳
- هدف، مبانی و اصول رشد از منظر روایت درمانی در ارتباط با اندیشه اسلامی ۴۰۵
- هدف، مبانی و اصول رشد از منظر وجودگرایی هایدگر در ارتباط با اندیشه اسلامی ۴۰۶
- هدف، مبانی و اصول رشد در الگوی حاضر معطوف به خوانش مفسرین از افق اسلامی ۴۰۸
- ارتباط مکاتب درمانی با افق اسلامی در بحث جایگاه و مفهوم زمان ۴۱۸
- جایگاه و مفهوم زمان از نظر فروید و ارتباط با اندیشه اسلامی ۴۱۸
- جایگاه و مفهوم زمان از دیدگاه آدلر و ارتباط با اندیشه اسلامی ۴۱۸
- جایگاه و مفهوم زمان در اندیشه پذیرش و تعهد و ارتباط با اندیشه اسلامی ۴۲۰
- جایگاه و مفهوم زمان در اندیشه گشتالت درمانی پرلز و ارتباط با اندیشه اسلامی ۴۲۱
- جایگاه و مفهوم زمان در اندیشه روایت درمانی و ارتباط با اندیشه اسلامی ۴۲۲
- مفهوم و جایگاه زمان در اندیشه هایدگر در ارتباط با اندیشه اسلامی ۴۲۲
- مفهوم و جایگاه زمان در اینجا به این معنا خواهد بود ۴۲۴
- ارتباط مکاتب درمانی با افق اسلامی در حیطة مسئولیت وجود در راستای رشد ۴۲۶
- مسئولیت وجود از منظر فروید و ارتباط با اندیشه اسلامی ۴۲۶
- مسئولیت وجود از منظر آدلر و ارتباط با اندیشه اسلامی ۴۲۷
- مسئولیت وجود از منظر رویکرد پذیرش و تعهد در ارتباط با اندیشه اسلامی ۴۲۹
- مسئولیت وجود از منظر گشتالت درمانی پرلز و ارتباط با اندیشه اسلامی ۴۲۹
- مسئولیت وجود از منظر روایت درمانی و ارتباط با اندیشه اسلامی ۴۳۰
- مسئولیت وجود از منظر وجودگرایی هایدگر و ارتباط با اندیشه اسلامی ۴۳۱
- مسئولیت وجود در رویکرد حاضر ۴۳۳
- ارتباط مکاتب درمانی با افق اسلامی در حیطة استفاده از فنون و راهکارهای منتهی به رشد ۴۳۹
- فنون مورد استفاده در رویکرد فروید در رابطه با اندیشه اسلامی ۴۳۹
- فنون مورد استفاده در رویکرد آدلری در رابطه با اندیشه اسلامی ۴۴۰
- فنون مورد استفاده در رویکرد پذیرش و تعهد در رابطه با اندیشه اسلامی ۴۴۱
- فنون مورد استفاده در گشتالت درمانی پرلز در رابطه با اندیشه اسلامی ۴۴۲
- فنون مورد استفاده در روایت درمانی در رابطه با اندیشه اسلامی ۴۴۳
- فنون مورد استفاده در وجود گرایی هایدگر در رابطه با اندیشه اسلامی ۴۴۴

- ۴۴۵..... فنونی که در اینجا انتخاب شده است
- ۴۴۹..... ارتباط مکاتب درمانی و افق اسلامی در ترسیم فرایند درمانی و هدایت انسان در مسیر رشد..
- ۴۴۹..... فرایند درمان در مکتب فروید در رابطه با اندیشهٔ اسلامی
- ۴۵۰..... فرایند درمان در مکتب آدلری در رابطهٔ با اندیشهٔ اسلامی
- ۴۵۰..... فرایند درمان در مکتب پذیرش و تعهد در رابطه با اندیشهٔ اسلامی
- ۴۵۱..... فرایند درمان در گشتالت درمانی پرلز در رابطه با اندیشهٔ اسلامی
- ۴۵۲..... فرایند درمان در روایت درمانی در رابطه با اندیشهٔ اسلامی
- ۴۵۳..... فرایند درمان در وجودگرایی هایدگر در رابطه با اندیشهٔ اسلامی
- ۴۵۴..... فرایند مشاوره در این رویکرد
- ۴۶۰..... منابع فارسی
- ۴۷۵..... منابع انگلیسی

مقدمه

می‌شود ادعا کرد که هستی و معنا و مفهوم آن از دیدگاه هر فرد روایت متفاوتی دارد. افراد براساس تجربیات زیسته خویش و فهمی که از مسیر زیستن خود ادراک کرده‌اند، آغاز و پایان زیستن را به گونه متفاوتی می‌بینند و در این مسیر خود و جایگاه وجودی خویش را به شیوه‌ای خاص ترسیم می‌کنند. تفاوت در نوع نگاه افراد به مقوله‌ی چگونه زیستن و چرا زیستن، در طول زمان زمینه‌ساز ایجاد اندیشه‌های متفاوتی شده است، برخی از این اندیشه‌ها ماندگار شده و افراد بسیاری را به خود جلب کرده تا در نگاهی واحد به هستی خود معنا داده و در راستای این معنا حرکت کنند. اساساً اندیشمندان حوزه‌ی علوم انسانی در هر بحثی پیرامون انسان و مناسبات آن از تعریف هستی و تبیین جایگاه وجودی انسان غافل نبوده و به تعبیری با مد نظر قرار دادن این مقولات بوده است که دیدگاه خاص خود در هر زمینه‌ای را مطرح کرده‌اند، اینگونه نظرپردازی‌ها در خصوص هستی و زیستن خاص انسان به خصوص در علم روانشناسی جلوه‌ای ویژه داشته و بر پایه‌ی آن بوده که انسان و فرایند زیستن او مورد مطالعه قرار گرفته و براساس این نوع نگاه، تمایز فرد سالم و بیمار مشخص گردیده است. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود آن است که آیا هر اندیشمند یا نظریه‌پرداز خود در لانه‌ی ذهن خویش به چنین تعریفی دست یافته و سپس در جایگاه یک دانشمند آن را اشاعه داده است یا او نیز همچون عنصری جدایی‌ناپذیر با سایر اندیشه‌ها و نیروها در آنها تأثیرگذارده و متقابلاً تأثیر پذیرفته است؟ آیا اندیشمندی که در دو قرن گذشته به مقوله انسان و هدف زیستن او توجه کرده است با اندیشمندی که در این عصر به انسان و آغاز و انجام آن می‌اندیشد، در یک بافت و در یک نوع نگاه سهیم‌اند یا با گذر زمان اندیشه نیز دچار سیلان و جهش می‌شود؟ تفاوت‌ها در نگاه به انسان و مقصد زیستن او در طول زمان از کجا نشأت گرفته است و به کجا آدمی را سوق می‌دهند؟

پرداختن به این مسئله که افکار آدمی از وجود و دریچه‌ی تعقل او نشأت می‌گیرد یا مواد اولیه محیط و فرهنگ و تأثیر اندیشه‌های اثرگذار پیشین است که او را به جهت خاصی سوق می‌دهد ما را به وادی بی‌پایانی از مباحث فلسفی می‌کشاند تا در کشاکش عامل و معلول بودن غرق شویم؛ اما آنچه که در باور من موجود است آن است که هر اندیشمند جدای از اندیشه‌های پیشین و هم عصر خود نبوده و در هر دوره‌ی زمانی با توجه به روح زمانه‌ی خویش به گونه‌ای ویژه به مسائل نگاه کرده و در مورد آنها به قضاوت می‌نشیند. در این بین

توجه به تاریخ و سیر روانشناسی، ما را در هر دوره به تعریف خاصی از انسان می‌رساند و در هر دوره زمانی، دستورالعمل‌های متفاوتی را تجویز می‌کند. در این دنیای متفاوت تعاریف و تجویزها، چگونه می‌توان با بهره‌گیری از اندیشه‌های پیشین، به تعریفی متناسب با انسان امروزه در دل فرهنگ و چارچوب فکری او دست یافت و انسان سالم و رشد یافته و بیمار و گم گشته را برای او ترسیم نمود. پاسخ این پرسش را می‌توان با مطالعه رویکردهای روان‌شناختی موجود و نگاه به رویکردهای حاکم بر جوامع راضی‌تر یا کم مسئله‌تر حتی با شرایط رفاهی کمتر و دردسرهای بیشتر به خاطر عدم میل به تغییرپذیری و تبعیت از الگوهای تجاری فرمایشی، که براساس اکثر پژوهش‌ها جوامع دینی هستند، به دست آورد. پس از درگذشتن از عصر پادشاهی رویکردهای تک مکتبی و جدال هر مکتب برای به حق نشان دادن خویش، امروزه می‌دانیم که مسیرهای متفاوت می‌تواند به نتایج یکسانی ختم شود و بازار جلوه‌های گوناگون در واقع می‌تواند جلوه‌ای واحد باشد، لذا امروزه در دنیای روانشناسی، تأکید بر ایجاد الگوهایی یکپارچه نگر است که در دل خویش می‌توانند مؤلفه‌های گوناگون را گرد هم آورند تا بیشترین تأثیر را برای جامعه هدف در پی داشته باشند، هر چند روح عملگرایی یا پراگماتیسم در بازار صنایع جهانی همچون روانشناسی نیز در این ماجرا بدون تأثیر نبوده و امروزه عملکرد "درست" آن چیزی است که بیشترین سود را برای اینجا و اکنون داشته باشد.

اینجا و اکنون نماینده زمان و مکان در دل جامعه هدف است. هر روان‌درمانگر در دل زمان و مکان خویش به هستن و چگونه بودن انسان نظاره کرده و برای او مسیر ویژه‌ای در نظر گرفته است، اما این مسیر ویژه تنها برای مردمانی با اشتراک زمانی و مکانی آن اندیشه می‌تواند بیشترین کارایی را داشته باشد؛ شاید برای همین مسئله است که ورود روان‌درمانی‌های ناسازگار در جامعه‌ای با فرهنگ خاص همچون ایران در مواردی به جای درمان، خود عامل ایجاد نابهنجاری و بیماری در فرد و اجتماع مرتبط با آن گشته است. بنابراین توجه به روح فرهنگ و افق اندیشه‌های جامعه هدف، نقش بسیاری در تحکیم یک دیدگاه و به کارگیری اصول و قواعد آن دارد.

فرهنگ هر جامعه‌ای چگونه اندیشیدن و چگونه زیستن را به افراد آن القا می‌کند، فرهنگ در دل و گذر زمان دچار تغییر شده و پدیده‌ای سیال و جاری است که در هر دوره زمانی رنگ ویژه‌ای می‌پذیرد، اینکه چه عناصری در هر دوره زمانی فرهنگ یک ملت را

شکل می‌دهد به قدرتهایی وابسته است که در هر دوره عامل تغییر و تأثیراند. قدرت می‌تواند در جلوه‌های متفاوتی ظاهر شود؛ گاهی قدرت در روح یک دولت و نظام و گاهی در روح فرهنگ و ارزش‌ها و علم، تبلور می‌یابد. در میان جلوه‌های متفاوت قدرت، نقش آن بر جهت‌دهی به افکار و چگونگی اندیشیدن و نظاره کردن حائز اهمیت است، بنابراین برای درک محتوا و چرایی هر اندیشه‌ای باید به قدرتهای حاکم بر زمانه آن توجه نمود.

در تبیین و تفسیر اندیشه‌های روانشناسی در هر موضوعی لازم است که ضمن فهم اندیشه‌های هر مکتب، به روح زمانه و قدرتهای حاکم بر آن اندیشه توجه کرد تا از این رهگذر به تبیین هستی و فهم جایگاه انسان در هر مکتب دست یافته و میزان قرابت آن را با فرهنگ خود سنجید، این عمل سبب می‌شود تا از ورود اندیشه‌های ناسازگار با افق فرهنگی خویش جلوگیری کرده و فرد را از سردرگمی و ناسازگاری با روح زمانه، رهایی بخشید؛ البته مراد از این مطلب آن نیست که روح زمان در هر دوره‌ای نیازمند به تغییر و حرکت نیست و فرد نمی‌تواند و نمی‌باید متفاوت از فرهنگ و زمانه خویش زندگی کند، بلکه این مطلب اشاره به آن دارد که فرهنگ سیال و جاری نیازمند زمان برای هضم اندیشه‌های متفاوت است و در این هضم و ادغام در گذر زمان ابتدا با اندیشه‌هایی آغاز می‌کند که دارای وجوه اشتراک‌اند و می‌تواند بدون درهم شکستن به سیر و پیوستگی خویش ادامه دهد. ورود اندیشه‌های ناسازگار، فرد را در تقابل با فرهنگ و اندیشه‌های متضاد، به سوی آشوب و درهم شکستن سوق می‌دهد و چه بسا او را به ورطه بی‌هویتی و دگر شدن بکشاند.

ضمن اهمیت تطابق فرهنگ هر اندیشه با جامعه هدف، در دنیای روانشناسی برای تفسیر و شناخت هر رویکرد به منظور آشنایی با زیربنای نظری آن و سپس سنجش میزان تطابق با فرهنگ جامعه مورد نظر با هدف کسب بیشترین سازش و کارایی، لازم است به هسته مرکزی آن اندیشه توجه کرده و موضوعات و مسائل مطرح شده در آن را در حول محور هسته مرکزی ادراک نمود. مراد از هسته مرکزی در مکاتب درمانی آن است که هر رویکرد و مکتبی ابتدا تعریف خاصی از انسان و هدف زیستن آن دارد و سپس در راستای این تعریف است که وجوه متفاوتی همچون بیماری، آسیب روانی، علل، پیامدها و شیوه‌های درمان را مطرح می‌کند و سبک و سیاق خاصی برای خویش بر می‌گزیند، بنابراین محور بحث ما در این جستار برای راه یابی به فصل مشترک و تفاوت‌های احتمالی در مبانی

مکاتب روانشناختی حاکم با ذائقه فرهنگ جامعه اسلامی ایران، حول محور تعریف انسان و تبیین رشدیافتگی آن در گستره هستی و فهم جایگاه وجودی آن است تا با کشف آن در هر رویکرد درمانی امکان بهره مندی از همه یافته‌های موجود که با روح فرهنگ جامعه ایرانی سازگار است بهره‌مند شویم.

تعریف انسان و هدف زیستن آن که در فرایندی موسوم به رشدیافتگی و کمال مشخص می‌شود؛ می‌تواند از جنبه‌های گوناگون مورد بحث قرار گیرد، در این بین برای اجتناب از سردرگمی و افتادن در گودال ابهام تلاش شده است، رشد از منظر زمان و مسئولیت وجود مورد بحث قرار گیرد، اما زمان و مسئولیت وجود چه ارتباطی با رشد داشته و چگونه می‌تواند چنین مسئله بنیادین و گسترده‌ای را پوشش دهد.

در این جستار، زمان از بعد فیزیکی آن مطرح نبوده، بلکه ادراک زمان از دیدگاه فرد و فهم سیر و گذر آن است که محل بحث قرار می‌گیرد. ادراک زمانمندی و چگونگی سیر آن و توجه به ابعاد آن در قالب گذشته، حال و آینده نگاه ما را به هستی شکل می‌دهد، همان‌گونه که فیلسوفانی روانشناس همچون شوپنهاور و هایدگر زمان را راه مطالعه هستی دانسته و با آن برابر می‌دانند. انسان به عنوان موجودی مجبور از حیث زمانی همواره دغدغه گذر زمان را داشته و بر آن بوده است که در چارچوب آن برای خویشتن معنایی بیافریند، لذا خویش را در تقسیمی از گذشته، حال و آینده قرار داده است و زمان‌های سپری شده را متعلق به گذشته دانسته و زمان اکنون و پیش رو را در حال و آینده جسته و با چنین تقسیمی خود را موجودی در حال گذر می‌داند و برای خود آغاز و انجامی را متصور می‌شود و در این آغاز و انجام است که متناسب با هر معنایی که برای زیستن خود در نظر گرفته، پروای هدفمندی و چگونه زیستن دارد. حال این سؤال مطرح است که آیا فردی که زمان را امری واقعی دانسته با فردی که زمان را امری واقعی نمی‌داند، نگاهی یکسان به هستی دارد؟ آیا فردی که بیشترین اهمیت را به زمان گذشته می‌دهد با فردی که به اکنون و آینده خویش بها می‌دهد و گذشته را چیزی فراموش شده و از بین رفته می‌داند، یکسان به هستی نگاه کرده و مثل هم حرکت می‌کنند؟

فیلسوفانی چون شوپنهاور گذشته را امری فراموش شده و نابود شده می‌دانند و گذر از حال و آینده به سوی گذشته نابود شده را دلیلی بر چرخش بی‌حاصل هستی دانسته و با چنین نگاهی زندگی را آونگی میان خواستن و ملال و از بین رفتن، دانسته‌اند. در این بین

در دنیای روانشناسی هر رویکرد بر زمان خاصی تأکید داشته و اساساً این تفاوت نگاه در تقسیم بندی زمانی است که آنها را از یکدیگر متمایز کرده است، برای مثال رویکرد فرویدی به عنوان یک رویکرد گذشته نگر، اساس شکل‌گیری شخصیت را در گذشته دانسته و حال و آینده را جیره خوار گذشته مسیر خود را پیدا کند و با وصل شدن به آنچه که از پیش نهاده شده است، با کشف گذشته مسیر خود را پیدا کند و با وصل شدن به آنچه که از پیش نهاده شده است، تعادل خویش را باز یابد. حال در همین مثال می‌بینیم هستی در دیدگاه فرویدی با تأکید بر گذشته‌ای ایستا و مانا، حقیقتی است که از پیش از زیستن موجود است و با وانهادن غرایزی در فرد، او را در مسیر زیستن به سوی خویش می‌کشاند. هستی دارای هدف و سازوکاری بوده و موجود به عنوان بخشی از این هستی از این ودیعه‌ها بی‌نصیب نبوده و در فرایند جهش خویش، رو به سوی گذشته دارد. بنا بر آنچه که مطرح شد تأکید بر زمان هرگز از هستی جدای نبوده و به تعبیر هایدگر، دازاین در قالب انسان با فهم زمان است که به فهم هستی و مکانمندی خویش نائل می‌شود و می‌تواند به اصالت دست یابد، هایدگر زمان، دازاین و هستی را یکی دانسته و آنها را با یکدیگر و در هم گره خورده تبیین می‌کند. حال که زمان و شیوه نگرستن ما به آن، نوع نگاه ما را به سازوکار هستی مشخص می‌کند، در فرایند رشد دومین سؤالی که مطرح می‌شود این است که فرد در گذر حرکت در راستای هدف هستی برای تحقق رشد یا به تعبیری سازگاری با هستی، چه وظایف و مسئولیت‌هایی را می‌پذیرد؟ آیا انسان خود به خود به صورتی خودکار در مسیر رشد و سازگاری با هستی قدم برمی‌دارد یا او برای رسیدن به این مقصود نیازمند کنش و انجام وظایفی است؟ چنین سؤالاتی ما را به مباحث جبر و اختیار و تبیین مسئولیت و وظیفه مندی انسان می‌رساند که همواره یکی از موضوعات محوری در مباحث اندیشمندان علوم انسانی بوده و در این بین در مکاتب روان‌درمانی که با هدف ایجاد تغییر و کنش در زندگی فرد شکل گرفته‌اند، جایگاه ویژه‌ای می‌یابد. در مکاتب روان‌درمانی هر اندیشمندی متناسب با تعریف هستی و شیوه سیر آن، مسئولیت ویژه‌ای برای فرد متصور می‌شود، برخی مکاتب وزنه مسئولیت را سنگین دانسته و برخی دیگر آن را امری جزئی و در مواردی نابجا دانسته‌اند. برای مثال در ادامه صحبت از رویکرد فرویدی، بسیاری از افراد آشنا به مباحث روانشناسی، صحبت از مسئولیت فرد در روانکاوی و رویکرد فرویدی را امری نابجا و بیگانه دانسته و با استناد به گفته‌های فروید، او را انسانی مجبور و در غل و زنجیر تمایلات دانسته

که خود نمی‌تواند برای رهایی خویشتن کاری از پیش برد؛ اما در تفسیر محقق در این جستار خواهیم دید که در هستی‌شناسی فرویدی، هستی دارای قواعد و ودیعه‌هایی است که در قالب غرایز برای فرد نمود پیدا می‌کند، اما این انسان مجبور در دل غرایز خود می‌تواند با بینش و فهم ماهیت خویش، راه تعادل‌یابی با هستی را پیدا کرده تا در دل اعتباریات ساختگی در تمدن انسانی غرق نشود، در واقع مسئولیت فرد در قبال زدودن اعتباریات ناسازگار با ماهیت وجودی فرد است که هستی در او نهادینه شده است، بدین منظور است که فروید را در کنار مارکس در رویکردهای انتقادی و رهایی‌بخشی قرار داده‌اند و در همین گذر در اندیشه‌های آنان جایگاهی از مسئولیت و وظیفه مندی مطرح کرده‌اند. بنابراین شناخت زمان می‌تواند ما را به فهم هستی و ادراک جایگاه انسان در هستی در قالب مسئولیت وجود برساند؛ برای این منظور در این کتاب تلاش شده است در گام نخست با توجه به تقسیم بندی ابعاد زمانی، رویکردهای روان‌درمانی گذشته‌نگر، حال محور و آینده محور با چینی‌انتخابی از سوی محقق مورد بررسی قرار گیرند، ضمن اینکه نگاه یکپارچه نگر زمانی نیز با توجه واحد و همزمان به گذشته، حال و آینده نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد. در گام بعد در راستای شکل‌گیری الگویی یکپارچه نگر به دنبال این هدف هستیم که وجوه اشتراک مکاتب درمانی مورد بحث را پیدا کرده و با شناخت نقاط وصل به نوعی یکپارچگی دست یابیم که می‌تواند مسیر بهره مندی از دانش روان‌شناختی همساز با فرهنگ غالب جامعه را فراهم آوریم. حال با توجه به هدف نهایی این جستار، یعنی رسیدن به اندیشه‌ای هماهنگ با فرهنگ جامعه ایرانی، لازم است با یکی از قدرت‌های اثرگذار فرهنگی در آن آشنا شویم و با فهم و کشف آرای زیربنایی آن‌ها، رویکرد عملیاتی مناسبی را معرفی نماییم.

همان‌طور که پیش از این ذکر شد، قدرت‌ها در دوره‌های زمانی جلوه‌های گوناگونی می‌پذیرند، در جامعه و فرهنگ ایرانی یکی از قدرت‌های اثرگذار در ادراک افراد نسبت به هستی و تبیین سهم و جایگاه وجودی آنان، جهان بینی الهی و اسلامی است که سال‌ها نقش بارزی در اندیشه و نوع نگاه ایرانیان به مسائل گوناگون داشته و دارد. در اینجا تأکید می‌شود مراد از اندیشه‌های اسلامی تنها در حیطه فهم هستی، آغاز و انجام آن و جایگاه مسئولیت فرد است و پرداخت به سایر امور و جزئیات در این جا مورد بحث نیست.

دین اسلام از بدو ورود به جامعه ایرانی در عرصه‌های مختلف در آن نفوذ پیدا کرده و بخش مهمی از جهان‌بینی ایرانیان حول محور مفاهیم و آموزه‌های اسلامی است. ایرانیان پیش از اسلام نیز یکتاپرست بوده و این نوع نگاه به یگانگی خداوند و خلق هستی به واسطه آن و همچنین اعتقاد به کردار نیک دنیا و پاداش اخروی با عقاید اسلامی سازگار بوده و چنین وجه اشتراکی توانسته است در گذر زمان در دل اندیشه‌های ایرانیان ادغام شود. فرهنگ ایرانی با محوریت اسلام در نگاه به زمان دیدگاه ویژه‌ای دارد و همین دیدگاه ویژه، آن را به تعریف خاصی از هستی و آغاز و انجام آن رسانده است، در فصول آینده در بحث مربوط به عقاید اسلامی به جایگاه زمان در اندیشه اسلامی به طور مفصل خواهیم پرداخت؛ اما به طور خلاصه می‌توان گفت؛ زمان در دیدگاه اسلامی دارای ابعاد گذشته، حال و آینده است که هیچ یک از این ابعاد از یکدیگر جدا نبوده و در آن واحد حضور دارند. در این تعبیر گذشته فرد نمود آینده و جایگاه او در مسیر آینده است و آینده نوعی زمان حسابرسی برای اعمال حال و گذشته بوده و این سه در یک محور یکسان و واحد مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند. در دیدگاه اسلامی زمان نمایانگر هستی‌ای است که در آن هیچ ساحتی از ساحت دیگر جدا نبوده و تمام ارکان هستی در اتصالی پیوسته و تحت وجودی واحد به سر می‌برند که دائماً در حال آفرینش و کنش مداوم است و سرآغاز تمام کنش‌ها در نهایت به آن که در نقطه آغاز و پایان به طور همزمان قرار گرفته، سرازیر می‌شود. در این دیدگاه زمان چیزی جدای از وجود فرد نبوده و سیر زمانمند وجود نمایانگر جایگاه و سیر وجودی فرد است. زمان برای موجود ناقصی چون انسان قابل تعریف است و در سیر آن است که آدمی می‌تواند مراحل و مراتب وجودی خویش را ارتقاء بخشد و به نقطه اتصال به مبدأ هستی دست یابد. در چنین دیدگاهی از زمان، هستی و وجود، مسئولیت و وظیفه مندی در انسان جلوه‌ای ویژه می‌یابد. در آرای اسلامی، انسان موجودی مسئول بوده که دایره مسئولیت او تنها در خود و وجودش به تنهایی قابل تعریف نیست و محور مسئولیت‌های او از دیگران، طبیعت و در نهایت به کل ارکان هستی قابل تسری و انتقال است. در اندیشه و در فرهنگ اسلامی، انسان خلیفه الهی بر روی زمین است و این جایگاه نشان دهنده مسئولیت ویژه انسان در قیاس با سایر موجودات است، لذا تبیین زمان و هستی از دیدگاه اسلام و در نتیجه شناخت مسئولیت و ابعاد وظیفه مندی انسان در آن می‌تواند با نگاهی جامع و کل

نگرانه، رویکردی نوین را ترسیم کند و براساس آن درمان و سوق فرد به سوی رشدیافتگی را بازتعریف کرده و در ساختار متفاوتی قرار دهد.

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود آن است که این تطابق و سازگاری اندیشه‌ها از چه طریق و روشی قابل دسترس است؛ یعنی چگونه می‌توان هر مکتب را در دل زمانه و فرهنگ خویش و به صورت عینی تفسیر نمود و در ادامه ضمن رهایی از آن بهره‌مند شد؟ تشخیص زیربنای اصلی هر دیدگاه با چه روشی میسر است؟ روشی که می‌تواند به چنین سؤالاتی پاسخ دهد، روش هرمنوتیک به معنای تفسیر و تأویل متون است که از دیرباز برای تفسیر متون مقدس و فهم معنای الهی در فحوای کلام مورد استفاده قرار گرفته و امروزه برای تفسیر سایر متون به کار می‌رود. هرمنوتیک هنر فهم متون است که در این هنر شیوه‌های متفاوتی برای تأویل یک متن موجود است، در هرمنوتیک کلاسیک اعتقاد بر آن است که می‌شود متنی را به صورتی عینی مورد تفسیر قرار داد و حتی متن را بیش از خود مؤلف ادراک نمود، این ادراک با تجزیه و تحلیل شرایط زمانی و فرهنگی و زیربنای اندیشه مؤلف و همچنین انگیزه و اهداف خودآگاه و ناخودآگاه وی برای نوشتار متن به دست می‌آید. در این گفتار نیز برای ادراک فهمی عینی از مکاتب درمانی و آرای اسلامی تلاش شده است با استفاده از شیوه هرمنوتیک کلاسیک شلایرماخر به عنوان یک رویکرد عینی در تفسیر متن، پایه‌های تلفیق و ادغام افق‌های فکری گوناگون به دست آید. در این شیوه از آن جایی که هر بیان زبانی به تمامیت زبان و تفکر مؤلف اشاره دارد، هرمنوتیک دو شاخه وابسته به هم دارد، تفسیر دستوری و تفسیر روانشناسانه؛ تفسیر دستوری به مؤلفه‌های زبانی و دستوری یک متن می‌پردازد که از طریق شیوه نوشتار یک متن و همچنین ارتباط با جملات پیشین و پسین آن و همچنین مراد هر کلمه در جمله می‌توان به فهم متن نائل شد، همچنین هدف از تفسیر روان شناختی، فهم تفکر مؤلف و نحوه بیان اندیشه‌های وی در متن است، این تفسیر به چرایی و انگیزه مؤلف و همچنین اندیشه‌های پیشین و اثرگذار در نظام فکری مؤلف می‌پردازد تا از این رهگذر به کنه و عمق مطلب دست یابد، کاری که با جایگذاری خود به جای مؤلف و با ادغام افق‌ها رخ می‌دهد. منظور از ادغام افق‌ها در این روش، ایجاد تعاملی دیالکتیک میان سنت محقق و معنای متن است که براساس آن عمل فهم صورت می‌گیرد، یعنی نوعی از پرسش متقابل محقق از متن که براساس آن محقق با افق فکری خاص خود با افق مؤلف به گفتگو می‌پردازد تا به پرسش‌های خود از متن پاسخ دهد.

شلايرماخر برای سهولت تفسیر متن از دور تفاسیر جزئی و کلی متن سود می‌جوید، تفاسیر جزئی و تفاسیر کلی براساس آرای شلايرماخر با فرایندی رفت و برگشتی از جزء به کل و از کل به جزء به طور مداوم ما را به صحت تحلیل و تفسیر برآمده می‌رسانند. به‌طور کلی تفاسیر جزئی در هر متن علاوه بر کلمات، زیربنای نظری و افق‌های فرهنگی و زمانی مؤلف را در برمی‌گیرد و گاهی فراتر از متن می‌رود تا به فهمی بهتر از مؤلف دست یابد. تفاسیر کلی نیز بر پایه تفاسیر جزئی و با نگاهی جامع می‌توانند با کنار هم قرار دادن تفاسیر جزئی، به سؤالات کلی از متن پاسخ دهند، هر چند در طول فرایند در هم گره خوردگی تفاسیر جزئی و کلی قابل تفکیک نیست. فهم هرمنوتیک و روش‌های موجود در آن به مطالبی مفصل‌تر نیازمند است تا فرد را با زیربنای این شیوه و تفاوت‌های موجود در طریقه تفسیر آشنا کند که این هدف در این کتاب قابل دستیابی نیست و تنها به عنوان یک شیوه در راستای هدف غایی به کار برده می‌شود تا مسیر دستیابی به تبیین و تفسیرها در راستای شناخت مسیر و قواعد رشد به صورتی عینی پیش رود، هر چند در این خصوص می‌توان به کتب مجزا در خصوص هرمنوتیک و شیوه‌های آن مراجعه کرد و به فهمی عمیق از اسلوب آن دست یافت.

در نهایت، بنا به آنچه که مطرح شد با توجه به اهمیت تناسب هر رویکرد با افق فکری خاص هر جامعه و اهمیت فرهنگ و قدرت‌های اثرگذار در ترسیم جهان بینی و انسان شناسی خاص افراد، در این گفتار تلاش شده است ضمن محوریت بحث رشدیافتگی فرد با تأکید بر زمان در جهت تبیین هستی‌شناسی و مسئولیت وجود در تبیین جایگاه انسان شناسی، تفسیری به دور از سوء فهم با استفاده از هرمنوتیک کلاسیک شلايرماخر از مکاتب درمانی منتخب ایجاد شود و سپس با ادغام و در هم آمیختگی، وجوه اشتراک و نقاط مشترک آنان کشف شود، در گام بعد با تفسیر آرای اسلامی براساس نظریات اندیشمندان مسلمان، با اندیشه اسلام در خصوص زمان و مسئولیت فرد در پرتو رشد آشنا شده و در نهایت به ویژگی‌های یک الگوی کاربردی و دیدگاهی یکپارچه مشتمل بر اندیشه‌های روان‌درمانی و اسلامی نائل شویم که بیشترین تطابق را با جامعه و فرهنگ ایرانی داشته باشد. چنین مسئله‌ای سبب می‌شود که از ناسازگاری و ورود اندیشه‌های غریب به جامعه و افق ذهن مراجع جلوگیری شود و در مسیری مشخص، فرد و اجتماع مرتبط با آن در راستای رشد یافتگی‌ای متناسب با فرهنگ اسلامی ایرانی حرکت نمایند.

